

ولدنامه در سایهٔ مثنوی معنوی

امیدوار مالملی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی - واحد علوم و تحقیقات

چکیده

ولدنامه اثری است در قالب مثنوی که در بحر خفیف سروده شده است. این کتاب در تفسیر دقایق و معانی عرفانی و اخلاقی و شرح اخبار و احادیث و تفسیر آیات قرآن همراه با ذکر امثال و بیّنات، حکم و کنایات، نوادر لغات و ترکیبات و اعلام احوال مولانا جلال‌الدین، برهان‌الدین محقق، شمس تبریزی، صلاح‌الدین زرکوب و دیگران است که تصویری درست از زندگی جسمانی و روحانی مولانا و حالات و مقامات مریدان و مصاحبان او را منعکس می‌کند.

این اثر حدود ده هزار بیت است که در سال 690 هجری به وسیلهٔ سلطان ولد، فرزند ارشد مولوی، سروده شده است.

با عنایت به ابعاد گوناگون مثنوی معنوی، درمی‌یابیم شاید «سلطان ولد» اولین شاعر صوفی باشد که بعد از مولانا توانست در شعر تعلیمی صوفیانه، روش وی را سرمشق خود قرار دهد.

بنابراین حل بسیاری از مشکلات مثنوی ولدنامه به دلالت و هدایت مثنوی مولوی وابسته است و فهم اسرار کلمات و عبارات پسر جز به وسیلهٔ اطلاعات راه‌گشای پدر، میسر نیست، به طوری که سایهٔ پدر را بر تمامی آثار او می‌توان احساس کرد. سلطان ولد در احیای طریقت مولانا اهتمام خاص داشت و در طی حیات خویش نیز کوشید تا در کار تألیف و تصنیف آثارش شیوهٔ کار پدر را تقلید نماید. این مقاله کوشیده است برخی از این تأثیرپذیری‌ها و جلوه‌های مشترک را معرفی کند.

کلیدواژه‌ها: سلطان ولد، مولوی، ولدنامه، مثنوی.

مقدمه

اوج شکوفایی ادبیات صوفیانه منظوم از قرن ششم تا هشتم هجری است؛ دوره‌ای که مصادف است با تعلیمات ارشادی اندیشه‌مندان و نام‌آوران پرآوازه‌ای چون سنایی غزنوی، فریدالدین عطار نیشابوری، اوحدی مراغه‌ای، سعدی شیرازی، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و به تبعیت از وی، فرزندش سلطان ولد و دیگران. حاصل اندیشه‌های این بزرگان که از طریق آثارشان به دست ما رسیده، موجودیت آنان را به خوبی می‌نمایاند.

ابعاد گوناگون مثنوی معنوی باعث شده است که در طول هفت قرن، آثار متنوع و مفیدی به تبعیت از این اثر بزرگ به وسیله صاحبان اندیشه‌های شگرف به جامعه بشری ارائه شود. چون نهال باغ معرفت به وسیله جلال‌الدین محمد بلخی کاشته شد، دل حقیقت‌بین ارادتمندانش نیز آن را آبیاری کرد و به این ترتیب بزرگ‌ترین گنجینه‌های عرفان اسلامی به منظور تعلیم مریدان و سالکان فراهم آمد.

اولین کسی که بعد از مولانا توانست در شعر تعلیمی صوفیانه روش او را در مثنوی سرمشق خود قرار دهد، سلطان ولد است. او شیوه پدر را در *رباب‌نامه* و شیوه سنایی و عطار و مولوی را در *ولدنامه* تقلید کرد و بر حل مشکلات فایق آمد.

تا جایی که «ذبح‌الله صفا» از قول «افلاکی» روایت کرده است:

مولانا در آخرین ساعات عمر خطاب به پسرش سلطان ولد و برای تسکین درد و هیجان، غزل خداحافظی «رو سربنه به بالین تنها مرا رها کن»... را سروده است. (صفا 1366، ج 3: 707)

اساس کار در این تحقیق، *ولدنامه*، اثر سلطان ولد، به تصحیح استاد جلال‌الدین همایی و مثنوی معنوی، اثر مولانا جلال‌الدین محمد، به همت رینولد. الین. نیکلسن* است.

نگارنده با اعتراف به همه ضعف‌ها و کاستی‌ها، کوشیده است مثنوی *ولدنامه* و آثار مولانا به ویژه مثنوی معنوی را با دیدگاه تطبیقی مطالعه و بررسی کرده، با مراجعه به منابع معتبر، برخی از مشکلات مثنوی *ولدنامه* را بیان کند.

آیه‌های قرآنی مشترک در مثنوی و ولدنامه

یار را خوش کن مرنجان و ببین

1- طیبیات از بهر که؟ للطیبین

(مولوی 1368/1495/1)

اشاره دارد به آیه: «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا

يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (النور: 26/24)

*Reynold Alleyne Nicholson (۱۸۶۸-۱۹۴۵)

(زن‌های پلید برای مردان پلیدند، مردان پلید از آن زن‌های پلید. زنان پاکیزه برای مردان پاکیزه‌اند، مردان پاکیزه از آن زن‌های پاکیزه، پاکیزگان از آنچه پلیدها دربارهٔ آنان می‌گویند، مبراً و منزهند).

طیبین سوی طبیات روند هم خبیثین به جنس خود گروند

(سلطان ولد 112/1376)

* * *

2- يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ لَدَيْكُمْ وَالْبَصِيرُ فِي الْمَقَامِ وَالْزُّوْلِ وَالْمَسِيرِ

(مولوی 1755/3/1368)

اشاره دارد به آیه: «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ...» (فاطر: 19/35)

(و هرگز نابینا (جاهل) و شخص بینا (عالم) یکسان نیستند).

هَلْ يَكُونُ الْبَصِيرُ وَالْأَعْمَىٰ وَاحِدًا عِنْدَ مَنْ أَتَاهُ حِجِي

(سلطان ولد 223/1376)

* * *

3- زان سبب فرمود یزدان والضُّحَىٰ نور ضمیر مصطفیٰ

(مولوی 295/2/1368)

اشاره دارد به آیات: «وَالضُّحَىٰ * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ * مَا وَعَدَكَ رَبُّكَ وَمَا عَلَيَّ» (الضُّحَىٰ: 1-93)

(قسم به روز روشن یا هنگام ظهر آن. قسم به شب یا هنگام آرامش آن. خدای تو هیچ‌گاه تو را ترک نگفته و بر تو خشم نگرفته است).

غَيْرُ وَجْهِ الْإِلَهِ يَا غَافِلَ مِثْلَ النِّجْمِ فِي الضُّحَىٰ آفِلَ

(سلطان ولد 275/1376)

* * *

4- ما ز خود سوی تو گردانیم سر چون تویی از ما به ما نزدیک‌تر

اشاره دارد به آیه: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق: 16/50)

(ما به او از رگ گردنش نزدیک‌تریم).

با تو است آن کسی که می‌جویی خیره هر سوی از چه می‌پویی؟

(سلطان ولد 307/1376)

* * *

5- باز کرد از رطب و یابس حق‌نورد روح را مِنْ أَمْرِ رَبِّي مُهْرُ كَرْد

(مولوی 2878/6/1368)

اشاره دارد به آیه: «يَسْتَلُوْكَ عَنِ الرُّوحِ قُلُّ الرُّوحِ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» (اسراء : 85/17)
(از تو درباره روح می پرسند، بگو: روح از امر پروردگار من است).

بهر این گفت: روحٌ مِنْ أَمْرِ
هر که کور است، از این بر او بگری

(سلطان ولد 625/1376)

* * *

6- همچو آن اصحابِ فیل اندر حبش
کعبه‌ای کردند و حق آتش زدند

(مولوی 2903/2/1368)

اشاره دارد به آیات: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ... وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ» (فیل : 1/105-3)
(ای رسول، آیا ندیدی که خدای تو با اصحاب فیل (سپاه فیل سوار ابرهه) چه کرد و بر هلاک آنان مرغان ابابیل را فرستاد؟)

نشیدی که مرگک بابیل
کشت با سنگ خرد خود صد پیل؟

(سلطان ولد 847/1376)

* * *

7- خود ز بیم این دم بی متها
بازخوان قَابِئِنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا

(مولوی 1958/1/1368)

و:

لاجرم أَشْفَقْنَ مِنْهَا جمله‌شان
کُتِد شد ز آمیز حیوان جمله‌شان

(همان 2372/2)

اشاره دارد به آیه: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب : 72/33)

(ما بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌های عالم (و قوای عالی و دانی ممکنات) عرض امانت کردیم. همه از تحمل آن امتناع ورزیده، اندیشه کردند تا انسان (ناتوان) پذیرفت و انسان هم (در مقابل آزمایش و ادای امانت) بسیار ستمکار و نادان بود (که اکثر به راه جهل و عصیان شتافت).

آن امانت که گفت در قرآن
حاملش شد ز جاهلی انسان
آن امانت بدان که امر خداست
هرچه پذیرفت امر را والاست
وانکه مهمل گذاشت، ماند جهول
همچون دیوان رود به سوی سفول

(سلطان ولد 1278/1376-1280)

* * *

8- دید مریم صورتی بس جان‌فزا
پیش او بررُست از روی زمین
از زمین بررُست خوبی بی‌نقاب
همچو گل پیشش بروید او ز گل
گشت مریم بی‌خود و در بی‌خودی
زانکه عادت کرده بود آن پاک‌جیب
جان‌فزایی دل‌ربایی در خلا
چون مه و خورشید آن روح‌الامین
آن‌چنان کز شرق روید آفتاب ...
چون خیالی که برآرد سر ز دل
گفت: بجهم در پناه ایزدی
در هزیمت رخت‌بردن سوی غیب

(مولوی 3701/3/1368 به بعد)

و:

چونکه مریم مضطرب شد یک زمان
بانگ بر وی زد نمودار کرم
از سرافرازان عزت سر مکش
این همی گفت و ذُباله‌ی نور پاک
مریما! بنگر که نقش مُشکِلم
چون خیالی در دلت آمد، نشست
همچنانکه بر زمین آن ماهیان
که امین‌حضرتم از من مَرَم
از چنین خوش‌محرمان خود در مکش
از لبش می‌شد پیایی بر سِماک
هم هلالم هم خیال اندر دلم
هرکجا که می‌گریزی با تُوست

(همان 3772-3767/3)

اشاره دارد به آیه: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» (مریم: 17/19)

(پس فرستادیم به سویش روح خود (جبرئیل) را، پس نموده شد به او عیناً چون بشری).

باتوجه به کلمه «تَمَثَّلَ» در آیه فوق، مرحوم همایی ظهور جبرئیل را بر مریم به صورت آدمی، تناسخ تمثلی

می‌داند. (همایی 1376، ج 2: 872)

نی که جبریل همچو شخص جوان
مریم از وی گریخت چونش دید
گفت با مریم او ز من مه‌راس
خود به مریم نمود ناگهان؟
بود مستوره، زو قوی ترسید
ملکم من، بین مرا بشناس

(سلطان ولد 1363/1376-1365)

* * *

9- تو ز قرآن بازخوان تفسیر بیت
گفت ایزد: ما رَمَيْتَ، إِذْ رَمَيْتَ

(مولوی 615/1/1368)

اشاره دارد به آیه: «... مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى...» (انفال: 17/8)

(ای رسول) چون تو تیرافکندی نه تو بلکه خدا افکند و (شکست کافران را خدا برای این خواست).

گفت یزدان به احمد مختار	ما رَمَيْتَ بدان منم بر کار
مَثَلِ آلَتْسَى تو در دستم	بلکه تو نیستی و من هستم
فعل و قول تو جمله آن من است	گفتِ تو تیر از کمان من است

(سلطان ولد 1435/1376-1437)

و:

هرچه آلت کند ز شخص بدان	ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ را بربخوان
گفت یزدان که: احمد مختار	هست آلت منم از او برکار
هرچه آید از او مبین از وی	کو ز خود مرده است و از من حی
جنیش تیشه باشد از نجار	حرکات پیمبر از جبار

(سلطان ولد 2267/1376-2271)

* * *

10- خاک، قارون را، چو فرمان در رسید با زر و تختش به قعر خود کشید

(مولوی 864/1/1368)

ابیات مأخوذ است از آیه 81 سوره قصص (28): «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ»

(گفت به زمین فرو بردم وی را و سرایش را و مالش را).

وین زمین چون بساط گسترده	آگه و خویش کرده چون مرده
گر نبود آگه از خدای ودود	ز امر موسی چگونه برد فرود؟
همچو یک لقمه جسم قارون را	جنس او صد هزار ملعون را

(سلطان ولد 1632/1376-1634)

و:

نی زمین همچو لقمه قارون را ز امر موسی بخورد آن دون را؟

(همان/5113)

* * *

11- شوره‌ام را سبزه‌ای پیدا شود خارزارم جنت ماوی شود

(مولوی 2521/4/1368)

و:

چون نخواهی من کفیلیم مر ترا جنت‌المأوی¹ و دیدار خدا

(همان/6/334)

اشاره دارد به آیه: «عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى» (نجم: 15/53)

(نزد اوست جَنَّةُ الْمَأْوَى).

جانها راست «جَنَّةُ الْمَأْوَى»

تن مار است این جهان مأوی

(سلطان ولد 1376/2074)

عطار گوید:

کجا از جَنَّةُ الْمَأْوَى فتادی

اگر نه حرص در دل راه دادی

(عطار 1338 : 163)

* * *

فعل ما می‌دید و سیرمان می‌شنود

12- گفت وَهُوَ مَعَكُمْ این شاه بود

(مولوی 1368/2857/6)

اشاره دارد به آیه: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ» (حدید: 4/57)

(و او با شما هست، هر کجا که باشید).

هست با جمله خالق دو جهان

هو مَعَكُمْ شنو تو از قرآن

آن معیت ز جان برون باشد

این چو عام است خاص چون باشد؟

فرق هر یک ز غرب تا شرق است

با همه است او ولی بدان فرق است

(سلطان ولد 1376-2466-2468)

* * *

در خطاب «اسجدوا» کرده ابا

13- آن گُرّه بابت را بوده عدی

(مولوی 1368/2997/5)

اشاره دارد به آیه: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى»

(بقره: 34/2)

(هنگامی که به فرشتگان گفتیم به آدم سجده کنید، فرشتگان سجده کردند مگر شیطان، که از سجده به آدم

امتناع ورزید).

دم (نفس): روح خدایی که به استناد حدیث قدسی «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»، بعد از سرشته شدن گل وجودی

حضرت آدم، در کالبدش دمیده شده است.

بر ملایک که کردشان مسجود

مردمان را از آن خدا افزود

ز آنکه با این موانع بی‌حد روی می‌آورند سوی احد
 کرد مسجود جمله آدم را ز آنکه در وی نهاد آن دم را
 (سلطان ولد 3248/1367-3250)

* * *

14- رحمت عالم همی‌گویند و او عالمی را می‌برد حلق و گلو
 (مولوی 4479/3/1368)

مأخوذ است از آیه شریفه «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبیاء: 107/21)
 که در شأن رسول اکرم (ص) نازل شده است.

رحمة‌العالمین از آن است او که برد زو عطا بد و نیکو
 (سلطان ولد 3302/1367)

* * *

15- روز زادن روم و زنگ و هر گروه یَوْمَ تَبْيَضُّ وَ تَسْوَدُّ وَجُوهٌ
 (مولوی 3511/1/1368)

اشاره دارد به آیه: «يَوْمَ تَبْيَضُّ وَجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وَجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ آسَوَّتَ وَجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ آيْمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ» (آل عمران: 106/3)

(روز رستاخیز روزی است که صورت‌های گروهی سفید و صورت‌های گروهی دیگر سیاه می‌شود. به آنان که صورت‌هایشان سیاه شده است، گفته می‌شود: پس از ایمان کفر ورزیدید، در مقابل آن کفر عذاب را بچشید).

روی نیکان شود سپید چو ماه روی بدکار همچو قیر سیاه
 یَوْمَ تَبْيَضُّ وَجُوهٌ گفت خدا یَوْمَ تَسْوَدُّ وَجُوهٌ بهر جزا
 (سلطان ولد 3302/1376)

* * *

16- ناقه صالح به صورت بُد شتر بی بریدندش ز جهل آن قوم مُر
 ناقه صالح چو جسم صالحان شد کمینی در هلاک صالحان

(مولوی 2509/1/1368 و 2512)

ناقه: شتر صالح پیغمبر که از معجزات او بود برای قوم ثمود. در قرآن نیز آمده است: «فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا» (شمس: 13/91)

(و رسول خدا به او گفت: این ناقه آیت خداست. از خدا بترسید و او را سیراب گردانید تا از شیرش به امر حق برخوردار شوید).

از یکی کوه ناقه‌ای زایید مدتی پیش منکران پایید
(سلطان ولد 3302/1376)

* * *

17- در کفِ داوود که آهن گشت موم موم چه بود در کفِ او ای ظلوم؟
(مولوی 1483/2/1368)

و:

رفت لقمان سوی داوود صفا دید کو می‌کرد ز آهن حلقه‌ها
(همان 1842/3)

بیت اشاره دارد به یکی از معجزات حضرت داوود نبی (ع) در قرآن کریم:
«وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ» (سبأ: 10/34)

(و آهن سخت را به دست او نرم گردانیدیم).

از یکی شد چو موم، آهن سخت وز یکی شد هزار بخت چو تخت
(سلطان ولد 3628/1376)

* * *

18- راجعون گفت و رجوع این‌سان بود که گله واگردد و خانه رود
چون که واگردید گله از ورود پس فتد آن بز که پیش‌آهنگ بود
(مولوی 1119-1118/3/1368)

بیت مأخوذ است از آیه: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (نقره: 156/2)
(ما از خدایم و به سوی او باز می‌گردیم).

از نُبی «رَاجِعُونَ» شنو ای یار! کفک بگذار و رو به دریا آر
(سلطان ولد 3727/1376)

* * *

19- بی‌حس و بی‌گوش و بی‌فکرت شوید تا خطابِ اِرْجِعِی را بشنوید
(مولوی 568/1/1368)

اشاره دارد به آیه: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (فجر: 27 / 89 و 28)

(ای نفس آرمیده! بازگرد به سوی پروردگارت خشنود و پسندیده).

إِرْجِعِي رَا شِنُو بَه گُوش خَرْد تا تو رَا آن نَدَا بَه اَصْل بَرْد
(سلطان ولد 3885/1376)

* * *

20- گُفْت پیغمبر: که هر کس از یقین داند او پاداش خود در یوم دین
که یکی را ده عوض می‌آیدش هر زمان جودی دگرگون زایدش
(مولوی 897-896/2/1368)

عبارت «یکی را ده عوض بردن» مأخوذ است از: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (انعام: 160/6)
(هر کس کار نیکو کند، او را ده برابر پاداش خواهد بود و هر کس کار زشت کند، جز به قدر آن کار زشت مجازات نشود و بر آنها اصلاً ستم نخواهد شد).

مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (انعام: 160/6)
مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (انعام: 160/6)
مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (انعام: 160/6)
مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (انعام: 160/6)
(سلطان ولد 4492-4489/1376)

* * *

21- گَر تو رَا اشکال آید در نظر پس تو شک داری در اِنْشَقَّ الْقَمَرُ
(مولوی 1077/1/1368)

و:

چون محمد یافت آن ملک و نعیم قرص مه را کرد او در دم دو نیم
(همان 921/2)

و:

کافران دیدند احمد را بشر چون ندیدند از وی اِنْشَقَّ الْقَمَرُ
(همان 1602/2)

اشاره دارد به آیه: «إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ اِنْشَقَّ الْقَمَرُ» (قمر: 1/54)
(ساعت مقرر نزدیک گشته و ماه از هم شکافت).

هم همان شب مه دو هفته شکافت چون از احمد اشارتی دریافت

(سلطان ولد 5110/1376)

* * *

22- ختم کرده قهرِ حق بر دیده‌ها که نبیند ماه را بیند سُه‌ها
ذره‌ای را بیند و خورشید نی لیک از لطف و کرم نومیدنی

(مولوی 2012/3/1368)

واژه‌ای «ختم» یادآور آیه: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» است.
(بقره: 7/2)

خدا بر دل‌های ایشان مهر نهاد و بر چشمانشان پرده کشید و ایشان را عذابی است بزرگ).

می‌شد اندر ضلال آن کژبین می‌پذیرفت کفر را چون دین
بر دل و چشم و گوش ختم خداست تا نگیرد هر کسی ره راست

(سلطان ولد 6096-6095/1376)

* * *

23- زد ستاره آن پیمبر بر سما ما ستاره‌بار گشتیم از بکا

(مولوی 912/3/1368)

ابیات اشاره دارد به آیه: «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ» (دخان: 29/44)
(و بر مرگ گذشتگان هیچ چشم زمین و آسمان نگریست و به هلاکتشان مهلت ندادند).

ما بکتُ گفت در کلام مجید بهر تنبیه را خدای مجید
نگریست آسمان بر آن دونان که بدند از عمی پی دو نان
قبله‌شان بود دائماً دنیا بوده غافل ز عالم عقی'^۱
لیک بهر وفات مرد خدا آمد ارض و سما ز غم به بکا

(سلطان ولد 6452-6449/1376)

* * *

24- چون زدستت زخم بر مظلوم رُست آن درختی گشت ازو «زَقُوم» رُست

(مولوی 3471/3/1368)

کلمه «زَقُوم» در قرآن کریم به این صورت به کار رفته است:

1. آیات 43 و 44 سوره دخان (44): «إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُومِ طَعَامٌ الْأَثِيمِ». (همانا درخت زَقُوم جهنم، قوت و غذای بدکاران است).

2. آیات 52 تا 56 سوره واقعه (56).

3. آیات 62 تا 66 سوره صافات (37).

چونکه زخمی زدی تو بر مظلوم شد درختی و رُست از آن «زقوم»
(سلطان ولد 6726/1376)

* * *

25- از پدر آموزه‌ای روشن جبین ربّنا گفت و ظلّمنا پیش ازین
(مولوی 1389/3/1368)

این بیت یادآور رانده شدن آدم و حوا از بهشت است، که از خداوند طلب آموزش کرده‌اند.
اشاره دارد به آیه: «قَالَ رَبِّنا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ» (اعراف: 23/7)
(گفتند: خدایا ما در پیروی شیطان بر خود ستم کردیم و اگر تو ما را نبخشی و رأفت نفرمایی، سخت از زیانکاران شده‌ایم).

دایم از صدق ربّنا گویند از بناگوش سوی حق پویند
(سلطان ولد 6759/1376)

* * *

26- ورنه قادر بود کوکنُ فیکونُ صد زمین و چرخ آوردی برون
(مولوی 3501/3/1368)

اشاره دارد به آیه: «إِنما أمرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». (یس: 82/36)
(فرمان نافذ خدا در عالم چون اراده خلقت چیزی را کند، به محض اینکه گوید موجود باش، بلافاصله موجود خواهد شد).

می‌برد باد مرگ آن گه را می‌کند نیست بنده و شه را
از سر کوه می‌فتند نگون یک‌یک از امر شاه کُنْ فَيَكُونُ
(سلطان ولد 7055-7054/1376)

* * *

27- حق تعالی گفت: کاین کسب جهان پیش آن کسب است لعب کودکان
(مولوی 2596/2/1368)

اشاره دارد به آیه: «وَمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ» (انعام: 32/6)
(و دنیا جز بازیچه کودکان و هوسرانی بی‌خردان هیچ نیست).

زآن سبب در تُبی لعب فرمود
که این جهان قطره‌ای است از آن دریا
برده باشی به سوی منزل راه
این جهان را خدای پاک و دود
گر کنی فهم تو از این آن را
شده باشی ز سر حق آگاه

(سلطان ولد 7067-7065/1376)

* * *

28- كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ را بخوان
مر ورا بی‌کار و بی‌فعلی بدان

(مولوی 3071/1/1368)

بیت اشاره دارد به آیه: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (الرَّحْمَنُ: 29/55)
(در هر روز او (خدا) در کاری است).

چون تویی رفت، سیر حق بود آن
فهم کن سیر «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»

(سلطان ولد 7785/1376)

* * *

29- چون عتاب إهبطوا انگینند
همچو هاروتش نگون آویختند

(مولوی 3619/5/1368)

و:

چون به امر إهبطوا بندی شدند
جنس خشم و حرص و خرسندی شدند

(همان 9261/1/)

اشاره دارد به آیه: «وَقُلْنَا إهْبَطُوا بِخُصْمِكُمْ لِيُبْضَ عَدُوٌّ...» (بقره: 36/2)
(پس گفتیم که از بهشت فرود آید، که برخی از شما برخی را دشمنید).

چون که از امر «إهبطوا» آن جان
در تن آب و گل قرار گرفت
آمد و بسته شد در این زندان
از چنان دولتی کنار گرفت

(سلطان ولد 7989-7988/1376)

حدیث‌های مشترک در مثنوی و ولدنامه

1- خلقی ما بر صورت خود کرد حق
وصف ما از وصف او گیرد سبق

(مولوی 1194/4/1368)

بیت اشاره دارد به روایت:

«فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ»

خداوند آدم را به صورت خودش خلق کرد). (فروزانفر 1370 : 114)

زین سبب گفت حق که آدم را آفریدیم ما به صورت ما

(سلطان ولد 162/1376)

* * *

2- زین سبب بر انبیا رنج و شکست از همه خلق جهان افزون ترست

(مولوی 100/4/1368)

و:

دوست همچون زر، بلا چون آتش است زَرِ خالص در دل آتش خوش است

(همان/2/1461)

ابیات اشاره دارد به این حدیث:

«أَشَدُّ الْبَلَاءِ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ عَلَى الْأَوْلِيَاءِ الْأَقْرَبُ فَأَلْقَرُبُ»

(شدیدترین آزمایش ها ابتدا بر انبیا وارد می شود، سپس بر دوستان خدا، سپس

هر کس به هر نسبت نزدیک تر است).

سخت تر رنج انبیا را بود اندکی کمتر اولیا را بود

مؤمنان را از آن دگر کمتر قدر قربت همه به رنج اندر

(سلطان ولد 1681/1376-1682)

* * *

3- گفت: بوی بلعجب آمد به من همچنان که مر نی را از یمن

که محمد گفت: بر دست صبا از یمن می آیدم بوی خدا

(مولوی 1826/4/1368-1827)

ابیات اشاره دارد به خبر ذیل:

«إِنِّي لَأَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ جَانِبِ الْيَمَنِ»

(همانا من رایحه خداوندی را از جانب یمن درمی یابم). (فروزانفر 1370 : 73)

نی محمد که بود شاه زمن بوی حق می کشید خوش ز یمن

از یمن بوی جان شه قرنی به دلش چون رسید، گفت: ارنی

هم همی گفت او که واشوقا سوی اخوان رسان مرا و لقا

(سلطان ولد 1912/1376-1914)

* * *

4- «أُمَّتٌ مَرْحُومَةٌ» زین رو خواندمان آن رسول حقّ و صادق در بیان
(مولوی 1/1368/3120)

و:

در میان اُمَّتِ مَرْحُومِ باش سنّتِ احمدِ مَهَل، محکوم باش
(مولوی 6/1368/483)

آیات فوق اشاره دارد به این حدیث پیامبر (ص): «أُمَّتِي هَذِهِ أُمَّةٌ مَرْحُومَةٌ لَيْسَ عَلَيْهَا عَذَابٌ فِي الْآخِرَةِ إِنَّمَا عَذَابُهَا فِي الدُّنْيَا أَلْفَتِنٌ وَالزَّلَازِلُ وَالْقَتْلُ» (فروزانفر 1370 : 188).
(این اُمَّت منست که مورد رحم قرار گرفته، بر او عذابی در آخرت نیست، عذاب او در دنیاست، از فتنه‌ها و زلزله‌ها و کشتارها).

زین سبب گفت حق به پیغمبر «امت تو میان امت در
هست مخصوص از نوازش‌ها رسته از محنت و گدازش‌ها»
(سلطان ولد 1376-2539-2540)

* * *

5- أَلشَّقِيُّ مَنْ شَقَى فِي بَطْنِ أُمَّ مَنْ سَمَاتِ اللّٰهَ يَعْرِفُ حَالَهُمْ
(مولوی 2/1368/92)

اشاره دارد به این حدیث:

«أَلْسَعِيدُ مَنْ سَعَدَ فِي بَطْنِ أُمَّهِ وَالشَّقِيُّ مَنْ شَقَى فِي بَطْنِ أُمَّهِ»
(کسی که سعادت‌مند است در شکم مادرش سعادت‌مند است و بدبخت، در شکم مادرش بدبخت است).
(فروزانفر 1370 : 35)

جان‌ها را خدای بی‌همتا مختلف آفرید در مبدا
بود در بطنِ اُمّ یکی نیکو بود یک عکس آن بد و بدخو
از ازل بود آن شقی کافر از قدم بود این تقی بافر
جان علوی تقی از اوّل بود جن سفلی شقی از اول بود
چون که اندر نقوش پیدا شد خوب والا و زشت رسوا شد
(سلطان ولد 1376-3061-3065)

* * *

6- او جمیل است و مُحَبُّ الْجَمَالِ

کی جوانی نو گزیند، پیر زال؟

(مولوی 79/2/1368)

بیت اشاره دارد به این حدیث:

«إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ»

(خدایند زیباست و زیبایی‌ها را دوست می‌دارد) (فروزانفر 42 : 1370)

حق جمیل و جمال را خواهد گذر از قال، حال را خواهد

(سلطان ولد 3449/1376)

* * *

7- مصطفی فرمود از گفت جحیم

که به مؤمن لابه‌گر گردد ز بیم

گودیش بگذر ز من ای شاه زود

هین! که نورت سوز نارم را ربود

(مولوی 1249-1248/2/1368)

مضمون ابیات مأخوذ است از خبر: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا وَضَعَ قَدَمَهُ الصِّرَاطِ يَقُولُ النَّارُ جُزِيَا مُؤْمِنٌ فَقَدْ أَطْفَأَ نُورَكَ

ناری» (سلطان ولد 157 : 1376)

(چون مؤمنی قدم بر صراط گذارد، آتش دوزخ گوید: ای مؤمن از من دور شو، چون نور تو، آتش مرا فرو

نشاند).

حیوان و ملک ز نار جحیم

ایمن و فارغند هم ز نعیم

زانک از ایشان جز آن نیاید کار

حق تعالی نکردشان مختار

(سلطان ولد 4661-4660/1376)

* * *

8- با محمد بود عشق پاک جفت

بهر عشق او را خدا لولاک گفت

(مولوی 2737/5/1368)

ابیات اشاره دارد به حدیث قدسی: «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلاكِ»

(اگر تو نبودی آسمان‌ها را نمی‌آفریدم).

زان به احمد خطاب شد لولاک

که برای تو ساختیم افلاک

ور نبودى مراد صورت تو

نشدى آفریده یک سر مو

(سلطان ولد 4777-4776/1376)

* * *

9- مؤمن ار يُنظَرُ بِنُورِ الله نبود

غیب مؤمن را برهنه چون نمود؟

(مولوی 1368/1/1331)

ابیات اشاره دارد به این حدیث: «إِنَّمَا فِرَاسَةٌ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» (فروزانفر 1370 : 14)
(از زیرکی مؤمن اندیشه کنید، پس به درستی که او با نور خداوند - که عزیز و بزرگ است - می‌نگرد).

مؤمن است و به نور حق بیناست
بلکه یک لحظه از خدا نه جداست
هست با حق چون قطره اندر یم
نیست در خاک مانده همچون نم

(سلطان ولد 1376/5364-5365)

* * *

10- بهر این پیغمبر آن را شرح ساخت
کان که خود بشناخت یزدان را شناخت

(مولوی 1368/5/28)

مراد روایت زیر است: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»

(هر کسی خود را شناخت، خدا را شناخته است). (فروزانفر 1370 : 167)

هر که بشناخت خویش را نیکو
هم خدا را شناخت بی‌ریب او

(سلطان ولد 1376/5726)

* * *

11- آنکه یابد بوی حق را از یمن
چون نیابد بوی باطل را ز من

(مولوی 1368/5/2821)

ابیات اشاره دارد به این حدیث منسوب به پیامبر(ص):

«إِنِّي لَأَجِدُ الرَّحْمَنَ مِنْ قِبَلِ الْيَمَنِ»

(همانا من رایحه خداوندی را از جانب یمن درمی‌یابم).

باز آن پیش‌سوی اهل زمن
می‌کشید از اویس بو ز یمن
هر دمی رو سوی یمن کردی
وصف او را بگفت آوردی

(سلطان ولد 1376/5894-5895)

* * *

12- گر چنان مدح از تو آمد هم خجل
لیک بپذیرد خدا جُهد المقل

(مولوی 1368/3/2115)

«جُهد المقل» یادآور حدیث زیر است:

«أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ جُهْدُ الْمُقِلِّ وَ أِبْدَأُ بِمَنْ تَعُولُ» (فروزانفر 1370 : 160)

(بهترین صدقه، تلاش انسان نهی دست است و اینکه تلاشش را با برآوردن هزینه زندگی عیال خود آغاز کند).

گذر از بند و بند را بگسل خواجه را ذکر کن به جهد مُقِل

(سلطان ولد 6131/1376)

* * *

13- من چو کلکم در میانِ اِصْبَعِینِ نیستم در صفِ طاعتِ بَیْنِ بَیْنِ

(مولوی 1690/5/1368)

ابیات اشاره دارد به حدیثی از پیامبر اسلام (ص):

«قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَیْنَ اِصْبَعِیْنِ مِنْ اَصْبَعِ الرَّحْمَنِ یُقَلِّبُهُ کَیْفَ یَشَاءُ» (فروزانفر

1370 : 6)

(قلب مؤمن بین دو انگشت از انگشتان خداوند است (در قدرت اراده اوست)، هر جیتی که اراده کند، آن را

می گرداند).

مصطفی گفت: می شود گردان قلب مؤمن به اِصْبَعِی رحمان

هر طرف که او بخواهد آن دل را برد، آرد، میان خوف و رجا

(سلطان ولد، 6294-6293/1376)

* * *

14- گفت صدیقه که ای زبدهی وجود حکمت باران امروزمین چه بود؟

(مولوی 2060/1/1368)

زبده وجود یادآور حدیث: «لَوْلَاکَ لَمَّا خَلَقْتُ الْاَفْلاکَ» است که در بیشتر متون عرفانی آورده شده و به

رسول الله (ص)، خلاصه‌ی وجود، اشاره دارد.

چون که آن جسم پاک شد در خاک لرزه افتاد در همه افلاک

گشت پر درد قالب عالم از غم نقل زبدهی آدم

(سلطان ولد 6444-6443/1376)

* * *

15- مرده گردم خویش بسپارم به آب مرگ پیش از مرگ امنست از عذاب

مرگ پیش از مرگ امنست ای فتی این چنین فرمود ما را مصطفی

(مولوی 2272-2271/4/1368)

«مردن پیش از مرگ» اشاره دارد به روایتی که صوفیان آن را حدیث می‌شمارند:

«حَاسِبُوا أَعْمَالَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا وَ زِنُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا وَ مَوْتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» (فروزانفر 1379 : 116)

(اعمال خود را قبل از اینکه مورد رسیدگی قرار گیرد، حسابرسی کنید و خود را قبل از آنکه وزن کنند، وزن کنید و قبل از آنکه میرانیده شوید، بمیرید).

راه ما مردن است پیش از مرگ هرچه غیرخداست کرده ترک

(سلطان ولد 7739/1376)

اعلام مشترک در مثنوی معنوی و ولدنامه

ابلیس: نامی است که قبل از طردشدن شیطان از درگاه خداوند بر او نهاده شده بود.

اول آنکس کین قیاسکها نمود
پیش انوارِ خدا ابلیس بود
گفت: نار از خاک بی شک بهتر است
من ز نار و او ز خاک اکدرست

(مولوی 3397-3396/1/1368)

همه کردند سجده از دل و جان
گشت ابلیس سرکش از فرمان
گفت: «هستی مرا چو از نار است
پیش گل سجده کردنم عار است»

(سلطان ولد 444-443/1376)

ابوجهل: از قبیله قریش و مخالفان حضرت محمد(ص) بوده است.

سنگها اندر کف بوجهل بود
گفت: «ای احمد! بگو: این چیست؟ زود!
گر رسولی چیست در مشتم نهان
چون خبرداری ز راز آسمان»

(مولوی 2155-2154/1/1368)

سنگریزه نه در کف بوجهل
شد نبی را مقر چو مردم اهل؟
بانگ هر سنگ از کفش بشنید
خویش و بیگانه و مُرید و مُرید

(سلطان ولد 5110-5109/1376)

اسرافیل: فرشته مأمور از سوی خداوند که در صور می دمدم و قیامت برپا می شود.

همچو اسرافیل، کآوازش به فن
مردگان را جان درآرد در بدن

(مولوی 1916/1/1368)

چون سرافیل نوبهار آید
از زمین مرده دانهها زاید

(سلطان ولد 5204/1376)

اویس قرنی: از شخصیت‌های عرفانی است. پیامبر اسلام از وی به نیکی یاد می‌کند و این در حالی است که وی

محضر پیامبر را درک نکرده است.

گفت: «بوی بلعجب آمد به من
همچنانکه مر نبی را از یمن»

(مولوی 1826/4/1368)

نی محمد که بود شاه زمن
بوی حق می‌کشید خوش ز یمن

(سلطان ولد 1912/1376)

ایاز: از غلامان و کارگزاران درجه اول سلطان محمود غزنوی و در لیاقت و کردانی ضرب‌المثل است.

شاه روزی جانب دیوان شتافت	جمله ارکان را در آن دیوان بیافت
گوهری بیرون کشید او مستنیر	پس نهادش زور در کفّ وزیر
گفت: «چون است و چه ارزد این گهر؟»	گفت: «به ارزد ز صد خروار زر»
گفت: «بشکن» گفت: «چونش بشکنم؟»	نیک‌خواه مخزن و مالت منم»

(مولوی 4038-4035/5/1368)

بشکن از بهر امر او چو ایاز	گوهر هستیت به سنگ نیاز
هست محمود خالق دو جهان	خودپرستان مثال آن میران
اولیا چون ایاز عاشق حق	دائماً از خدا گرفته سبق
هستی آدمی بود گوهر	هر که آن را شکست شد سرور

(سلطان ولد 604-601/1376)

حسین منصور حلاج: عارف وارسته‌ای بود که برای مطرح کردن فلسفه وحدت وجود، محاکمه و به‌دار آویخته شد.

بود انالالحق در لب منصور نور	بود انا الله در لب فرعون زور
------------------------------	------------------------------

(مولوی 305/2/1368)

زین سبب زد انالالحق از منصور	که شد از عشق، ظلمتش همه نور
------------------------------	-----------------------------

(سلطان ولد 250/1376)

خلیل: سلطان ولد و مولانا، هر دو، در ابیات زیر به آیات 76 و 79 سوره انعام (6) نظر دارند که شأن نزول آن حضرت ابراهیم (ع) است:

اندرین وادی مرو بی این دلیل	«لا أحبّ الافلین» گو چون خلیل
-----------------------------	-------------------------------

(مولوی 426/1/1368)

داند این هر که او بود عاقل	گذرد چون خلیل از آفل
----------------------------	----------------------

(سلطان ولد 5053/1376)

خلیل - ابراهیم: سلطان ولد تحت تأثیر مولانا، و دو شاعر با نظر به آیه 69 سوره انبیاء، در ابیات زیر به یکتاپرستی حضرت ابراهیم (ع) و مبارزه آن حضرت با شرک اشاره دارند:

آتش ابراهیم را دندان نزد
چون گزیده‌ی حق بود چو نیش گزده؟
ز آتش شهوت نسوزد اهل دین
باقیان را بُرده تا قعر زمین

(مولوی 861/1/1368-862)

گشت آتش خلیل را گلشن
بر همه تیغ بُد بر او جوشن
مثل این معجزات در قرآن
ذکر کرده است گونه‌گون یزدان

(سلطان ولد 5114/1376-5115)

زقوم: در آیات 43 و 44 سوره دخان (44) آمده است که: «همانا درخت زقوم در جهنم قوت و غذای بدکاران است.

چون ز دستت زخم بر مظلوم رُست
آن درختی گشت ازو زقوم رُست

(مولوی 3471/3/1368)

چونکه زخمی زدی تو بر مظلوم
شد درختی و رُست از آن زقوم

(سلطان ولد 6726/1376)

سبطی و قبطی: سبطیان پیروان حضرت موسی و قبطیان پیروان فرعون و قوم او هستند.

پیش قبطی خون بود آن آب نیل
آب باشد پیش سبطی‌یی جمیل
جاده باشد بحر ز اسرایلیان
غرقه‌گه باشد ز فرعونِ عَوان

(مولوی 3028/3/1368-3029)

نیل نی آب بود بر سبطی
خون همی شد ز خشم بر قبطی

(سلطان ولد 5086/1376)

فرعون: مولوی و سلطان ولد در ابیات زیر به «أناالحق» گفتن فرعون اشاره دارند:

آن «أنا» منصور رحمت شد یقین
آن «أنا» فرعون لعنت شد ببین

(مولوی 2523/2/1368)

هم همان لفظ آمد از فرعون
چون در آن حق نداده بودش عون

(سلطان ولد 6904/1376)

فضیل: از مشاهیر عرفای قرن دوم هجری که تولدش به سال 105 و وفاتش در سال 187 ه. ق بود.

جز مگر دزدی که خدمت‌ها کند
صدق او بیخ جفا را برکند
چون فضیِّل رهنی کو راست باخت
ز آن که ده مرده به سوی توبه تاخت

(مولوی 3161-3160/5/1368)

نی که اول فضیل بود فضول
رهزن و بی‌حفاظ همچون غزل

(سلطان ولد 2592/1376)

قارون: وی مردی افسانه‌ای بود که مال و ثروت فراوان داشت. نامش در قرآن کریم (آیه 76 تا 82 سوره قصص) آمده است. سوره قصص گواهی می‌دهد که قارون در حالی که بر گنج خود نشسته بود، با دعای موسی به اعماق زمین فرو رفت.

مولوی به مناسبت‌های مختلف در همه مثنوی از قارون سخن گفته است، از جمله:

خاک، قارون راه، چو فرمان در رسید
با زر و تختش به قعر خود کشید

(مولوی 864/1/1368)

نی زمین همچو لقمه قارون را
ز امر موسی بخورد آن دون را

(سلطان ولد 5113/1376)

مریم: در ولدنامه و دفتر سوم مثنوی، روح‌القدس به صورت آدمی بر مریم پدیدار می‌شود و او به حق تعالی پناه

می‌برد:

همچو مریم، گوی پیش از فوت ملک
دید مریم صورتی بس جان‌فزا
پیش او بررُست از روی زمین
از زمین بررُست خوبی بی‌نقاب
لرزه بر اعضای مریم اوفتاد
صورتی که یوسف ار دیدی عیان
نقش را کالْعَوْذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْک
جان‌فزایی، دلربایی در خلا
چون مه و خورشید آن روح‌الأمین
آن‌چنان کز شرق روید آفتاب
کو برهنه بود و ترسید از فساد
دست از حیرت بریدی چون زنان

همچو گل پیشش بروید آن ز گل
گشت بی‌خود مریم و در بی‌خودی
زانکه عادت کرده بود آن پاک جیب

چون خیالی که برآرد سر ز دل
گفت: بجهم در پناه ایزدی
در هزیمت رخت بردن سوی غیب

(مولوی 3700/3/1368-3708)

نی که جبریل همچو شخص جوان
مریم از وی گریخت چونش دید
گفت با مریم او: «ز من مه‌راس
حق مرا امر کرد تا بدمم
بی‌توقف در او دمید آن دم
بعد نه ماه آن پسر را زاد

خود به مریم نمود ناگهان؟
بود مستوره، زو قوی ترسید
ملکم من، ببین مرا بشناس
از ره آستینت روح دمم»
تا که شد حامله از او مریم
وانگهانش به گاهواره نهاد

(سلطان ولد 1363/1376-1368)

هابیل و قابیل: داستان هابیل و قابیل در بین شعرا و نویسندگان واکنش‌هایی را برانگیخت. مولوی نیز در دفتر

چهارم و ششم از مثنوی خود، به این داستان اشاره کرده است:

کندن گوری که کمتر پیشه بود
گر بُدی این فهم مر قابیل را
که: کجا غایب کنم این کشته را؟
دید زاغی، زاغ مرده در دهان
از هوا زیر آمد و شد او به فن
پس به چنگال از زمین انگیخت گرد
دفن کردش، پس ببوشیدش به خاک
گفت قابیل: «آه شُه بر عقل من
عقل ما «زاغ» است نور خاصگان
جان که او دنباله زاغان پرد

کی ز فکر و حيله و اندیشه بود؟
کی نهادی بر سر او هابیل را؟
این به خون و خاک در آغشته را
برگرفته تیز می‌آمد چنان
از بی تعلیم او را، گورگن
زود زاغ مرده را در گور کرد
زاغ از الهام حق بُد علم‌ناک
که بود زاغی ز من افزون به فن
عقل زاغ استاد گور مردگان
زاغ او را سوی گورستان برد

(مولوی 1310/4/1368-1311)

و:

اولین خون در جهان ظلم و داد

از کف قابیل بهر زن فتاد

(همان/4471/6)

سلطان ولد نیز - با ترک ادب شرعی - چنین آورده است:

آنچه قابیل کرد با هابیل گرگ با خر نکرد و کرگ به پیل

(سلطان ولد 2788/1376)

امثال و حکم مشترک در مثنوی معنوی و ولدنامه

لازم به ذکر است که مأخذ امثال و حکم در این تحقیق، مثنوی معنوی و منظومه ولدنامه است، اما پیش از آنها نیز، در شعر و ادب فارسی، امثال و حکم چاشنی کلام گویندگان به شمار می آمده است.
نظیر:

أَلشَّقِيُّ مَنْ شَقَى فِي بَطْنِ أُمَّ
مَنْ سَمَاتَ اللَّهُ يَعْرِفَ حَالَهُمْ

(مولوی 92/1/1368)

(خوبی و بدی، سعادت و شقاوت، آفریده خداست و از اراده انسان خارج است. این مثل معمولاً در باور انسان‌ها به جبر، به کار می‌رود).

بود در بطن امّ یکی نیکو
بود عکس آن بد و بدخو

(سلطان ولد 3062/1376)

بی‌ضرورت نیاز کی باشد؟: تمثیل است. یعنی انسان نیازمند، ضرورت نیاز را بهتر احساس می‌کند. نیاز، زائیده نیازمندی افراد است و حقیقت و مجاز، ضرورت و نیاز، لازم و ملزوم یکدیگرند.
نظیر:

بی‌حقیقت مجاز کی باشد؟
بی‌ضرورت نیاز کی باشد؟

(سلطان ولد 5653/1376)

جوینده یابنده است: مثل فارسی است. یعنی اگر انسان تلاش کند، به هدف خود می‌رسد. این مثل برای تشویق افراد به جویایی و پویایی مصداق می‌یابد.

سایه‌ی حق بر سر بنده بود
عاقبت جوینده یابنده بود

(همان)

و:

گفت پیغمبر که چون کوبی دری
عاقبت ز آن در برون آید سری

(همان)

نظیر:

چونکه جوینده است یابنده
سوی احمد شد او شتابنده

(سلطان ولد 5942/1376)

قلم اینجا رسید سر بشکست: مثل فارسی است. یعنی ابزار مادی قادر به توصیف عشق حقیقی نیست. این مثل در تقابل عقل و عشق به کار می‌رود.

چون رسید اینجا رسید و سر شکست
اندروین محضر خردها شد ز دست
(مولوی 4663/3/1368)

و:

چون رسید اینجا سخن لب در بیست
چون رسید اینجا قلم در هم شکست
(مولوی 2144/3/1368)

نظیر:

قلم اینجا رسید و سر بشکست
خانه زو شد خراب و در بشکست
(سلطان ولد 8726/1376)

کم‌زنی اختیار درویش است: شبه مثل فارسی است. از این مثل نتیجه گرفته می‌شود که بی‌اعتنایی نسبت به تعلقات دنیایی، عزم و اراده درویش است. این تمثیل برای تبلیغ اندیشه‌های صوفیانه آورده شده است.

زهره نی مر زهره را تا دم زند
عقل کلش چون ببیند کم زند
(مولوی 3715/3/1368)

هرکه گم گشت از همه بیش است
کم‌زنی اختیار درویش است
(سلطان ولد 3019/1376)

کوه قاف با سوزن کندن: کار بزرگ را با ابزار کوچک انجام دادن، کار دشوار و محال انجام دادن. این مثل گاه درباره افرادی مصداق می‌یابد که نابخردانه خود را به آب و آتش می‌زنند و گاهی نیز در باب خرق عادات صوفیان و عارفان به کار می‌رود.

قوت از حق خواهم و توفیق و لاف
تا به سوزن برکنم این کوه قاف
(مولوی 1388/1/1368)

نظیر:

کشتی نفس را مگیر گزاف
که به سوزن نکند کس، کُهِ قاف
(سلطان ولد 7189/1376)

نعل پاژگونه زدن: کنایه از پی گم کردن، گمراه ساختن.

قاطعان طریق برای رد گم کردن، بر پای چهارپایانشان وارونه نعل می‌زدند و بر آنان سوار می‌شدند تا توسط مال‌باختگان در جاده‌های خاکی تعقیب نشوند.

نعل‌های پاژگونه‌ست ای سلیم نفرت فرعون را دان از کلیم

(مولوی 2481/1/1368)

و:

نعل بینی پاژگونه در جهان تخته‌بندان را لقب کرده، شهان

(همان/1/415)

که زخم نعل پاژگونه بسی نکته‌ام را نکرد فهم کسی

(سلطان ولد 381/1376)

وقت آن شد که ریش جنبانی: مثل معروف است که نوبت تو شد بجنبان ریش را و ریش جنبانیدن: کنایه است از اشاره کردن، اظهار وجود کردن.

ای ز دل‌ها برده صد تشویش را نوبت تو شد بجنبان ریش را

(مولوی 3905/6/1368)

نظیر:

وقت آن شد که ریش جنبانی زین بلامان به لطف برهانی

(سلطان ولد 8418/1376)

هرچه کاری برش همان دروی: تمثیل است برای متقاعد کردن افراد زیرا جزا و پاداش اعمال هر فرد به خود او برمی‌گردد. یعنی انسان نباید از مکافات اعمال خود غافل شود.

آنچه کاری بدروی آن آن تست ورنه این بیداد بر تو شد درست

(دهخدا 1370: ذیل عبارت هر چه کاری ...)

نظیر:

هرچه کاری، برش همان دروی هرچه گویی جواب آن شنوی

(سلطان ولد 8538/1376)

هرکس آن کند کزو آید: تمثیل است. یعنی از هر کس کاری ساخته است. این تمثیل در مورد آدم‌هایی مصداق می‌یابد که ادعای یاوه در سر می‌پرورند.

کار پاکان را قیاس از خود مگیر

گرچه ماند در نبشتن شیر و شیر

(مولوی 263/1/1368)

نظیر:

هر کسی آن کند کزو آید

هیچ دیدی که شیر سگ زاید؟

(سلطان ولد 1376 : 8846)

کنایات مشترک در مثنوی معنوی و ولدنامه

باد پیمودن: کنایه از کار بیهوده کردن، کار لغو انجام دادن.

گفت: نی نی مهلتی باید نهاد

عشوها کم ده تو کم پیمای باد

(مولوی 1091/3/1368)

تا کی از جهل باد پیمایی؟

باده پیمای که تا بیاسایی

(سلطان ولد 1376 : 8562)

برتاییدن: تحمّل و طاقت آوردن.

آرزو می‌خواه، لیک اندازه خواه

برتابد کوه راه، یک برگ کاه

(مولوی 140/1/1368)

ز آسمان چهارمین خورشید

می‌کند جلوه بر گل و بر بید

از سوم آسمان اگر تابد

تابشش را زمان نه برتابد

(سلطان ولد 3983-3984/1376)

پرده دریدن: کنایه از کنار زدن ستر و حجاب، افشا کردن، رسوا کردن.

نی حریف هر که از یاری برید

پرده‌هایش پرده‌های ما درید

(مولوی 11/1/1376)

پشم را باد عشق پرآند

پرده را دست عشق درآند

(سلطان ولد 8066/1376)

تن زدن: سر باز زدن، خاموش شدن، ساکت شدن.

گفت: هی! هی! گفت: تن زن ای دژم

تا درین ویرانه خود فارغ کنم

(مولوی 1257/6/1368)

بود وردش ز جان و دل یارب

تن نمی‌زد دمی نه روز و نه شب

(سلطان ولد 5502/1376)

خویشتن را دزدیدن: کنایه از ناگهان فرو مولیدن.

شه معین دید منزلگاهشان

حلیه و نام و نشان و راهشان

خویشتن دزدید، از ایشان بازگشت

روز در دیوان بگفت آن سرگذشت

(مولوی 2849-2848/6/1368)

پادشه چون مقامشان را دید

خویشتن را از آن نفر دزدید

(سلطان ولد 8409/1376)

دست در ... زدن: متوسل شدن.

ما و اصحابم چون آن کشتی نوح

هر که دست اندر زند یابد فتوح

(مولوی 538/4/1368)

پای همت نهی تو در دو جهان

نزنی دست جر در الرحمن

(سلطان ولد 8183/1376)

ریش جنبائیدن: کنایه از اشاره کردن، اظهار وجود کردن.

ای ز دلها برده صد تشویق را

نوبت تو شد بجنبان ریش را

(مولوی 3905/6/1368)

چون که من ریش را بجنبانم

همگان را ز قتل برهانم

(سلطان ولد 1376 : 8401)

ژاژ خاییدن: کنایه از بیهوده‌گویی و لاف زدن، سخنان یاوه و بیهوده گفتن.

زین منی چون نفس زاییدن گرفت

صد هزاران ژاژ خاییدن گرفت

(مولوی 4769/6/1368)

امر را پاس دار و ژاژ مخا

هرچه جز این کنی بد است و خطا

(سلطان ولد 450/1376)

سر بر زمین نهادن (زدن): کنایه از سجده کردن، تعظیم کردن.

عفو کرد و در زمان نیکو شدند
پیش موسی بر زمین سر می‌زدند
(مولوی 1240/3/1368)

بر زمین سر نهاد و شکر خدا
کرد از جان و دل به صدق و صفا
(سلطان ولد 355/1376)

کم زدن: بی‌اعتنایی و پشت سر انداختن.

مولوی عبارت «کم زدن» را در معنای فروتنی کردن و به اصطلاح امروزی‌ها، کوتاه آمدن در برابر دیگران، به کار برده است.

حیله‌هاشان را همه بر هم زدم
و آنچه افزایند من بر کم زدم
(مولوی 1095/3/1368)

هر که کم گشت از همه بیش است
کم زنی اختیار درویش است
(سلطان ولد 3019/1376)

گرد خود گشتن: دور خود طواف کردن، دور خود چرخیدن.

قطب آن باشد که گرد خود تند
گردش افلاک گرد او بود
(مولوی 2345/5/1368)

در سر خویش پیچ، اگر نه خری
گرد خود گرد، اگر نه خیره‌سری
(سلطان ولد 8213/1376)

نتیجه

1. ولدنامه از سویی زندگی جسمانی و روحانی مولانا را به تصویر می‌کشد و از سویی دیگر، حالات و مقامات مریدان و اصحاب او را منعکس می‌کند؛ از این رو قدیمی‌ترین و دقیق‌ترین سند تاریخی بعد از مثنوی معنوی است.
2. حل بسیاری از مشکلات مثنوی ولدنامه به دلالت و هدایت مثنوی معنوی وابسته است.

3. سلطان ولد در احیای طریقت مولانا اهتمام خاصی نشان داد. او که عضو دائمی فرقه مولویه بود، تلاش کرد تا در کار تألیف و تصنیف آثار خود نیز شیوه پدر را دنبال نماید.
4. با مطالعه *ولدنامه*، جلوه‌های پرفروغ آیات، احادیث، اعلام، امثال و حکم، کنایات، اصطلاحات عرفانی، نوادر لغات و ترکیبات مثنوی معنوی را آشکارا می‌بینیم.
5. مشرب و طریقت دو شاعر، صریح، روشن و منطبق بر حقایق حیات است. آنان کوشیده‌اند تا مشکلات بزرگ انسان‌ها را آسان کنند و اسرار معرفت را برای همه فاش سازند.
6. سیصد و هشتاد «اسم علم» در مثنوی معنوی و یکصد و سی و پنج «اسم علم» در مثنوی *ولدنامه*، بر ارزش تاریخی این دو اثر افزوده است.
7. در *ولدنامه* یکصد و هفتاد آیه و در مثنوی معنوی پانصد و بیست و هشت آیه با اشاره یا به صراحت بیان شده است.
8. در مثنوی *ولدنامه* شصت و شش حدیث و در مثنوی معنوی هفتصد و چهل و پنج حدیث به صراحت یا به‌طریق اشاره آمده است.

کتابنامه

- دهخدا، علی اکبر. 1377. *نعت‌نامه*. تهران: دانشگاه تهران.
- دهخدا، علی اکبر. 1370. *امثال و حکم*. ج 7. تهران: سپهر.
- رامپوری، محمد. 1890 م. *غیاث‌اللغات*. لکنهو.
- سلطان ولد. 1376. *ولدنامه*. به تصحیح جلال‌الدین همایی. ج 1. قم: هما.
- صفا، ذبیح‌الله. 1366. *تاریخ ادبیات در ایران*. ج 3. ج 4. تهران: فردوس.
- عطار. 1338. *اسرارنامه*. به تصحیح صادق گوهرین. تهران: زوار.
- _____. 1346. *تذکره‌الاولیاء*. به تصحیح محمد قزوینی. تهران: زوار.
- فؤاد عبدالباقی، محمد. 1378. *المعجم‌المفهرس لالفاظ القرآن الکریم*. تهران: حرّ.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. 1370. *احادیث مثنوی*. ج 5. تهران: امیرکبیر.
- مولوی. 1368. *مثنوی معنوی*. به تصحیح ری‌تولد. آین. نیکلسن. تهران: مولا.
- همایی، جلال‌الدین. 1376. *مولوی‌نامه (مولوی چه می‌گوید)*. قم: مؤسسه نشر هما.